

لمپن‌ها در گذار از مشروطیت به عصر پهلوی اول

دکتر محمد کلهر^۱

شهر روز ماشینچی ماهری^۲

چکیده

لوطیان در عصر قاجار به عنوان یکی از نیروهای مؤثر اجتماعی درون شهری، نقش مهمی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی ایفا نمودند. ایشان در دوران مشروطیت عملاً به دو گروه معارض و متخاصم (لوطیان مردم‌گرای حامی انقلاب و لوطیان واپس‌گرای حامی ارتجاع) تقسیم شدند. اگر چه در ابتدا کام‌یابی‌هایی نصیب لوطیان مردم‌گرا گردید، اما عدم موفقیت و عدم تحقق آرمان‌های مشروطه سبب افول لوطیان مردم‌گرا شد. چنین به نظر می‌رسید که با به قدرت رسیدن رضاخان، اقتدار و حضور لمپن‌ها در جامعه دو چندان گردد، اما نه تنها چنین نشد، بلکه حضور لمپن‌ها در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به حداقل رسید. بی‌شک نمی‌توان چنین استنباط نمود که لمپن‌ها در مدت زمان اندکی رو به اضمحلال رفته باشند. مقاله حاضر بر آن است تا چگونگی و علل پیدایش لومپن‌ها و گذار آنان از دوران مشروطیت به عصر پهلوی اول را بررسی نماید.

واژگان کلیدی: مشروطیت، لوطیان مردم‌گرا، لمپن‌ها، پهلوی اول

۱. استادیار رشته تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

۲. کارشناس ارشد رشته تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

مقدمه

آشنایی ایرانیان با مظاهر تمدن غرب در طی قرن ۱۹م/۱۳ق، منجر به تحولات ژرفی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه ایران گردید. نقطه عطف این تحولات، همانا انقلاب مشروطیت بود. با پیدایش و گسترش اندیشه تجدد خواهی در میان تحصیل کردگان فرنگی مآب، بسیاری از نهادهای جامعه سنتی ایران از سوی ایشان به چالش کشیده شد، به طوری که در طی دوران سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ق/۱۸۹۶-۱۸۴۸م) بخش اعظم نیروهای تأثیرگذار جامعه به دو گروه متجدد و سنتی تقسیم گردید. بی‌شک شرایط جدید بر پهلوانان عصر قاجار، به عنوان یکی از نیروهای مؤثر اجتماعی آن دوران، تأثیر بسزایی گذاشت.

با به قدرت رسیدن قاجارها، پهلوانان جای‌گاه ویژه‌ای در جامعه یافتند. اگرچه توجه والتفات ویژه فتحعلی‌شاه به پهلوان شریف چاله میدانی (انصاف پور، ۱۳۵۳: ۱۳۴-۱۳۳) و محمد شاه به پهلوان عسکر یزدی و پهلوان محمد مازار یزدی (پرتو بیضایی، ۱۳۸۲: ۱۵۴) قابل تأمل است. اما حمایت و توجه ویژه ناصرالدین‌شاه به پهلوانان، ایشان را به یک نیروی مؤثر اجتماعی حامی حاکمیت تبدیل نمود. در دوران ناصرالدین‌شاه، علاوه بر اعطای عنوان پهلوان پایتختی به یکی از پهلوانان نامی، پهلوان دیگری نیز از سوی شاه به لقب پهلوان باشی مفتخر می‌شد (فلور، ۱۳۶۶: ۲۴۹؛ پرتو بیضایی، همان: ۱۵۴). روابط و مناسبات حسنه میان شاه و پهلوانان به حدی بود که بخش اعظم پهلوانان به عنوان پارکابی شاه عمل می‌کردند (عباسی، ۱۳۷۷: ۲۵۵).

اگر چه برخی از پهلوانان در عصر ناصری جذب دربار گردیدند، اما بخش اعظم ایشان بر اساس سنن و آموزه‌های تاریخی آیین پهلوانی و جوان‌مردی، حسن خلق، کمال‌گرایی، علو طبع، سخاوت، رشادت، شجاعت، انصاف طلبی، عدالت‌گستری و حمایت از مظلومین (صراف، ۱۳۷۰: ۴؛ واعظ کاشفی، ۱۳۵۰: ۹)، کماکان مردم‌گرایی و حق‌طلبی را وجهه همت خود قرار داده بودند. اگر چه چنین تقسیم‌بندی در عصر ناصری میان پهلوانان ایجاد گردید، اما هیچ‌گاه به تعارض و تقابل میان ایشان منجر نشد.

زمینه‌های پیدایش پدیده لمپنیسم مقارن انقلاب مشروطیت

ترور ناصرالدین‌شاه در سال ۱۳۱۳ق، سبب فروپاشی استبداد مطلقه و نظم ارتجاعی ناصری و جای‌گزینی نابسامانی و بی‌نظمی ارتجاعی مظفری گردید. کم‌توجهی ناشی از بی‌کفایتی مظفرالدین‌شاه در تمام امور سیاسی و اجتماعی، شامل حال پهلوانان نیز گردید. به طوری که جایگاه ایشان در دربار و نزد شاه جدید به شدت به چالش کشیده شد. افول موقعیت و جای‌گاه پهلوانان، سبب افزایش نفوذ لوطیان گردید که از جای‌گاه اجتماعی پایین‌تری نسبت به پهلوانان برخوردار بودند.

لوطی در لغت به معنای سخی، بخشنده، جوان‌مرد(دهخدا، ۱۳۳۰: ۷/۳۳۴)، ناموس‌خواه، رند، بی‌باک، قمارباز، فاسد، لواط‌کننده و شراب‌خوار(معین، ۱۳۷۱: ۳/۳۶۵۲)، بی‌چیز و برهنه و دارای قدرت بازو که به دفاع از حقوق مظلومان و ضعف‌برخاسته(نقیسی، ۱۳۴۳: ۴/۲۹۹۰)، آمده‌است. با نگاهی گذرا به معانی واژه لوطی، اولین موردی که به ذهن خواننده متبادر می‌گردد، همانا تناقض و تضاد میان معانی واژه لوطی است. به راستی لوطی چه نقشی در اجتماع داشته است؟ آیا فاسد و نانجیب بوده است، یا حامی مظلومان و جوان‌مرد؟ اغلب محققینی که در خصوص لوطیان پژوهش نموده‌اند، در توصیف ایشان، نظرات متناقضی پیرامون لوطیان ارائه کرده‌اند. پولاک، فلور و جان فوران(پولاک، ۱۳۶۸: ۳۸؛ فلور، ۱۳۶۶: ۱/۲۵۱؛ فوران، ۱۳۸۵: ۲۰۳ - ۲۰۲) از ایشان به زشتی یاد کرده‌اند، و برخی نیز، مانند نجمی، لوطیان را مردمی شریف، پاک‌باخته و بی‌آلایش معرفی کرده است(نجمی، ۱۳۶۴: ۵۵۵-۵۵۴)؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که لوطیان را باید به دو گروه لوطیان مردمی و لوطیان واپس‌گرای فرصت‌طلب تقسیم نمود.

لمبتون، لوطیان مردم‌گرا را برخاسته از محلات سنتی شهرها و دنباله و اخلاف عیاران قلم‌داد نموده است (لمبتون، ۱۳۵۱: ۷۹). نجمی نیز در خصوص ایشان می‌نویسد: «آنان جوان‌مردانی از جان‌گدشته و عیارانی پاک‌باخته بودند؛ با اینکه از زور بازوی خود نان می‌خورند، ولی صادقانه به حمایت از ضعف‌برخاسته و حتی خود را وقف دیگران می‌نمودند(نجمی، همان: ۵۵۵-۵۵۴).

دوگوبینو تصویر جالبی از لوطیان فرصت‌طلب و فاقد خصایص جوان‌مردی ارائه نموده است. وی این دسته از لوطیان را مانند اوباش فرانسوی می‌داند؛ البته با این تفاوت که اوباش

فرانسوی غالباً دزد و پیوسته به اتهام دزدی در زندان هستند؛ در حالی که لوطیان در ایران کم‌تر دزدی می‌کردند. وی لوطیان را فاقد کسب و کار معین و طفیلی جامعه و بی‌سروپا، رذل، شرور و درخور مجازات می‌داند (دوگوبینو، ۱۳۶۷: ۳۷۳). دوگوبینو به رابطه‌ی ایشان با حکومت اشاره می‌کند و می‌نویسد: « لوطیان با اصول جنگ تن به تن آشنا بودند، حتی حکومت می‌توانست سپاه خوبی از قداره‌کشان ایشان تشکیل دهد». دوگوبینو در ادامه یادآور می‌شود که اکثریت قریب به اتفاق این بخش از لوطیان به حمایت از حکومت استبدادی قاجار بر می‌خاستند و عملاً جور می‌شدند (همان‌جا).

اوژن اوین، مقارن انقلاب مشروطیت، لوطیان را به چهار گروه، لوطیان صاحب هنر، نوازنده و رقااص، لوطیان کشتی‌گیر و لوطیان معرکه‌گیر، شامل بند بازان، مارگیران، خرس بازان، عتتری‌ها و لوطیان شعبده‌باز و نمایش‌گر تقسیم نموده است (اوین، ۱۳۶۲: ۲۵۰). به‌طور کلی، این بخش از لوطیان را می‌توان عملاً استبداد نامید، که در جامعه آن روزگار با عنوان پنتی، یعنی بی‌غیرت و بی‌حمیت (دهخدا، ۱۳۳۰: ۵۷۳۹/۴)، شناخته می‌شدند. البته، به نظر می‌رسد، با توجه به هم‌سانی ویژگی‌های ایشان با لمپن‌ها، بهتر است لوطیان عملاً استبداد در آستانه انقلاب مشروطیت، لمپن نامیده شوند.

لمپن (lumpen) اصطلاحی آلمانی است که اغلب در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی به کار می‌رود. لمپن به فردی اطلاق می‌شود که به هر دلیلی از طبقه خود رانده و به فساد کشیده شده است. لمپن، فاقد جای‌گاه و هویت طبقاتی، فاقد شغل و حرفه مشخص، و بدون کار مفید برای جامعه است. دزدان، چاقوکشان، اوباش، ول‌گردان، روسپیان و باج‌گیران، جزو لمپن‌ها محسوب می‌شوند (علی بابایی، ۱۳۶۶: ۲/۶۹۴؛ ازغندی، ۱۳۷۹: ۱/۱۵۰). اصولاً لمپن‌ها در جوامع نابسامان در حال گذار از مرحله سنتی به مرحله صنعتی، و یا در جوامع صنعتی پدیدار می‌گردند (روسک، ۱۳۵۰: ۲۴۷). از آن‌جا که جامعه ایران در مقطع زمانی میان انقلاب مشروطه تا به قدرت رسیدن پهلوی اول، در حال گذار از مرحله سنتی به مرحله صنعتی بود، لذا پیدایش پدیده لمپنیسم در این دوران مطابق با شرایط اجتماعی و تاریخی ایران محسوب می‌گردد. از این‌رو، می‌توان لوطیان پنتی و عملاً جور جامعه سنتی را پیش‌گامان پیدایش لمپن در جامعه ایران تلقی نمود.

نقش لومپن‌ها در انقلاب مشروطیت

بحث درباره نقش گروه‌ها و طبقات در واقعه مشروطیت، این پرسش را فرا روی خواننده قرار می‌دهد که آیا بجز کنش‌گران و اقشار اجتماعی مؤثر در صحنه سیاسی مانند علما، تجار و روشن‌فکران، عوامل دیگری نیز در این تحولات تأثیر داشته‌اند؟ آیا مشکلات اقتصادی حاکم بر جامعه، مانند فقر و بی‌کاری که موجب رشد و گسترش لمپن‌ها شده‌است، بر نابسامانی اجتماعی افزوده‌است؟ ویلم فلور نقش لمپن‌ها را در تمامی بحران‌ها و بلوهای سیاسی بسیار مهم ارزیابی نموده‌است (فلور، ۱۳۶۶: ۱/۲۸۲).

انقلاب مشروطیت ایران نشان دهنده اعتراض عمیق نیروهای مترقی نسبت به وضع موجود بود. نیروهای مترقی در صدد بودند تا با تحدید قدرت شاه در چارچوب قانون، توسعه سیاسی، و متعاقب آن، توسعه اقتصادی و اجتماعی را برای جامعه بحران زده ایران به ارمغان آورند. اگرچه ایشان توانستند مظفرالدین‌شاه را در چارچوب قانون محدود سازند، اما با مرگ مظفرالدین‌شاه و به سلطنت رسیدن محمدعلی‌شاه، اوضاع به شدت نابسامان شد؛ زیرا، محمدعلی‌شاه، در صدد برآمد تا آرمان‌ها و خواسته‌های مشروع ملت و مشروطه‌خواهان را به چالش کشد و بنیان مشروطیت، یعنی مجلس شورای ملی، تجلی آرمان‌های نیروهای مترقی را براندازد. بدین‌سان، محمدعلی‌شاه تمامی نیروهای مترجع را به مقابله با نیروهای مترقی فراخواند.

البته، باید متذکر شد که محمدعلی‌شاه به دلیل امضای قانون اساسی، شرایط مخالفت علنی با مشروطیت را نداشت؛ از این رو، به فکر استفاده از نیروهای غیر رسمی افتاد. وی در مناطق عشایری از رؤسای ایلات و عشایر سود جست و در مناطق شهری نیز لومپن‌ها را علیه مشروطه‌خواهان وارد عمل نمود. شاید استفاده محمدعلی‌شاه از لمپن‌ها، عکس‌العملی در برابر استفاده مشروطه‌خواهان از لوطیان مردم‌گرا در خلال انقلاب مشروطیت بوده‌است. حضور لوطیان مردم‌گرا در ماجرای ویران کردن ساختمان بانک استقراضی روسیه در بازار تهران (کسروی، ۱۳۸۳: ۶۸ - ۶۵؛ اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۱۲۸ - ۱۲۲؛ ناظم‌الاسلام، ۱۳۸۴: ۱/۲۶۰) خود دلیلی براین مدعاست. البته، ایجاد بلوا و سوء استفاده لمپن‌های کرمان در ماجرای تبعید حاجی میرزا محمدرضا مجتهد (اعظام قدسی، همان: ۱/۱۲۸) و حضور مخرب ایشان در ماجرای مسجد شاه و اذیت و آزار مدیرالذاکرین (کسروی، همان: ۷۴ - ۷۰)، که

نشانه‌هایی از حضور لمپن‌ها قبل از به سلطنت رسیدن محمدعلی‌شاه بود، بی‌شک سبب توجه بیش از پیش محمدعلی‌شاه به ایشان شده بود. تجارب محمدعلی‌شاه در به کارگیری لمپن‌های تبریز در زمان ولی‌عهدی‌اش نیز در این خصوص مزید بر علت گردید (باغ‌میشه‌ای، ۱۳۷۷: ۲۵).

واقعه میدان توپخانه، اولین حضور علنی و سازمان یافته لمپن‌ها در حمایت از استبداد محمدعلی‌شاهی بود. لمپن‌ها در صبح یکشنبه ۹ ذی قعدة ۱۳۲۵ ق / ۲۹ آذر ۱۲۸۶ ش، از محلات لمپن خیز سنگلج (شهری، ۱۳۶۹: ۱/۴۸؛ سیفی، ۱۳۶۲: ۳۴ - ۳۳)، به سرکردگی خسروخان مقتدر نظام، و چاله میدان (سیفی، ۱۳۶۲: ۳۴)، به سرکردگی صنیع حضرت، عربده‌کشان به سوی میدان توپخانه حرکت کردند. در طی مسیر، لمپن‌های سایر محلات نیز به آنان پیوستند. ابتدا چندین چادرشاهی توسط فراش‌های شاه در صحن میدان برای ایشان برپا شد، سپس آبدارخانه، قهوه‌خانه، و آشپزخانه مفصلی برقرار گردید. از این رو، در اندک مدتی خیابان‌های ناصریه، چراغ‌برق، علاءالدوله، باغ‌شاه، لاله‌زار و سایر خیابان‌های اطراف ارک دولتی به تصرف لمپن‌ها درآمد. لمپن‌ها با استفاده از اصل غافل‌گیری به سوی مجلس شورای ملی در بهارستان یورش بردند. اما چون در مجلس بسته بود، نتوانستند بر مجلس شورای ملی دست یابند؛ لذا، به مسجد سپهسالار یورش بردند. اما با مقاومت مجاهدین قلبی که در مسجد حضور داشتند، مواجه شدند. از این رو، فرار را بر قرار ترجیح دادند و به میدان توپخانه عقب‌نشینی کردند و در طی مسیر از هتک حرمت به نوامیس و غارت دکاکین و منازل دریغ نورزیدند.

حملات لمپن‌های تحت حمایت شاه در میدان توپخانه علیه مشروطه‌خواهان و مردم عادی، تا روز جمعه ۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۵ ق / ۴ دی ۱۲۸۶ ش، ادامه یافت. به قتل رسانیدن یک زن آزادی‌خواه و هتک حرمت و قطعه قطعه کردن وی، و ربودن ۷۰۰ تومان پول و ساعت طلای میرزا عنایت الله زنجان‌ی و کور کردن او، سبب انزجار عموم اهالی تهران و سایر آزادی‌خواهان ایران از لمپن‌ها و محمدعلی‌شاه گردید. از این رو، مشروطه‌خواهان آذربایجان، گیلان، اصفهان، فارس و کرمان، طی تلگراف‌هایی به شاه، خواستار برچیده شدن بساط اوباش میدان توپخانه شدند. ایشان در تلگراف‌های خود شاه را به خلع از سلطنت

تهدید کردند. حمایت سراسری مشروطه خواهان از مجلس و مقاومت مجاهدین در برابر لمپن‌ها، سبب وحشت محمدعلی‌شاه و عقب‌نشینی وی گردید. از این رو، شاه از حمایت از لمپن‌ها دست برداشت و تجمع لمپن‌ها نیز سریعاً از هم پاشیده شد.

هم‌زمان با واقعه میدان توپخانه در تهران، عده‌ای از لمپن‌های تبریز تحت حمایت روس‌ها دست به ایجاد نا امنی زدند، اما حضور مقتدرانه لوطیان مردم‌گرایی هم‌چون ستارخان و باقرخان، مانع از گسترش عملیات ایشان در تبریز شد (کسروی، همان: ۵۰۵؛ هدایت، ۱۳۲۹: ۱۶۱؛ شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱۴۷-۳/۱۴۶؛ دولت آبادی، بی‌تا، ۲/۱۶۶؛ عین‌السلطنه، ۱۳۷۷: ۳/۱۸۴۸؛ ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۵۷۱ - ۳/۵۶۳).

اگرچه واقعه میدان توپخانه و عدم کارآیی لمپن‌ها، محمدعلی‌شاه را به شدت مرعوب کرده بود، اما وی به این نتیجه رسید که استفاده از لمپن‌ها باید به شکل پراکنده و غیر علنی صورت پذیرد. ترور فریدون زرتشتی توسط لمپن‌ها، یکی از حوادثی بود که به دستور محمدعلی‌شاه صورت پذیرفت. ملک‌زاده بدون ذکر تاریخ، قتل فریدون زرتشتی را قبل از واقعه میدان توپخانه ذکر کرده است (ملک‌زاده، همان: ۳/۵۱۵)؛ اما محمد مهدی شریف کاشانی، قتل فریدون زرتشتی را در تداوم حملات لمپن‌ها به سرکردگی صنیع حضرت و مقتدر نظام (شریف کاشانی، همان: ۱/۱۵۷) و در تاریخ ۳ ذی حجه ۱۳۲۵ ق (همان‌جا)، یعنی حدود ۲۰ روز بعد از واقعه میدان توپخانه نوشته است، که دقیق‌تر به نظر می‌رسد.

ترور نافرجام محمدعلی‌تهرانی که به دستور مجلل‌السلطان و توسط لمپن‌ها صورت گرفت (ملک‌زاده، همان: ۳/۵۹۰)، بر میزان خشم ملت افزود؛ از این رو، با اجتماع در مسجد سپهسالار و مقابل مجلس، خواستار مجازات اراذل و اوباش و قاتلین مشروطه‌خواهان گردیدند. محمدعلی‌شاه که به شدت وحشت کرده بود، از راه خدعه وارد شد. وی با دعوت سیدین و چندتن از وکلای مجلس به دربار، به قرآن سوگند خورد که از آن پس با دل و جان، موافق مشروطیت باشد. وکلای مجلس از این پیش‌آمد استفاده کردند و تنبیه سردهسته‌های اشرار و لمپن‌ها را از شاه درخواست کردند. شاه نیز به نظمیة دستور داد تا سرکردگان اشرار را دست‌گیر و به منظور محاکمه تحویل عدلیه دهند (همان‌جا)؛ از این رو، دستور دستگیری صنیع حضرت، مقتدر نظام، سید کمال و اسماعیل‌خان سرهنگ، صادر

گردید. صنیع حضرت را در خانه پدر زنش در چادر زنانه دستگیر کردند. مقتدر نظام و اسماعیل خان سرهنگ که به خانه وزیر جنگ پناهنده شده بودند، نیز دستگیر شدند. سرانجام، بنا به حکم محکمه عدلیه، صنیع حضرت، مقتدر نظام، سید کمال و اسماعیل خان سرهنگ به جرم حمله به مجلس، ایجاد وقایع میدان توپخانه، و قتل و غارت، به تازیانه و ده سال تبعید در کلات و خلخ از مقامات دولتی محکوم شدند. همان روز حکم اجرا شد، ابتدا ایشان را در میان انبوه مردم شلاق زدند، سپس به کلات تبعید نمودند (همان: ۵۹۱-۳/۵۹۰؛ شریف کاشانی، همان: ۱/۱۶۰).

با اخراج سرکردگان لمپن‌ها، اراذل و اوباش تهران بی‌سروسامان شدند، از این‌رو، محمد علی‌شاه متوجه تحریک سران ایلات و عشایر علیه مشروطه‌خواهان در مناطق عشایری گردید و زمینه‌ساز حملات ایلات و عشایر اطراف شهرهای شیراز، کرمانشاه و اصفهان بدین شهرها گردید (ملک‌زاده، همان: ۵۹۲-۳/۵۹۱). و چون حملات ایلات و عشایر و اوباش شهری تحت فرمان قوام الملک شیرازی به شیراز، و حملات ایل کلهر به کرمانشاه، و بختیاری‌ها به اصفهان، در تضعیف نظام مشروطه مثرثمر واقع شد (همان‌جا)، لذا، سرنگونی نظام مشروطه توسط ایلات و عشایر در دستور کار محمدعلی شاه قرار گرفت. اگرچه لمپن‌ها به سبب عدم حضور سرکردگان‌شان در تهران، در ماجرای به توپ بستن مجلس در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ق / ۲ تیر ۱۲۸۷ ش، نقش تعیین‌کننده‌ای نداشتند، اما گزارش‌هایی از حضور لمپن‌ها در این واقعه در دست است (ملک‌زاده، همان: ۴/۷۴۶؛ کسروی، همان: ۵۳۵؛ براون، ۱۳۲۹: ۲۰۶؛ ناظم‌الاسلام، ۱۳۸۴: ۱/۱۷۲؛ اعظم قدسی، ۱۳۷۹: ۱/۲۴۸)؛ گرچه محمدعلی‌شاه توانست با به توپ بستن مجلس و سرکوب مشروطه‌خواهان، تهران و سراسر ایران را به زیر استبداد مطلق بکشد، اما مردم تبریز به رهبری لوطیان مردم‌گرا، از جمله ستارخان لوطی محله امیرخیز، و باقرخان لوطی محله خیابان، علیه، مرتجعان قیام نمودند و بر مستبدین و مرتجعین آذربایجان غلبه یافتند، دست ایشان را از آذربایجان کوتاه کردند، و زمینه ساز سقوط محمدعلی شاه گردیدند. بدین‌سان، نیروهای مترقی و مشروطه‌خواه تحت قیادت لوطیان مردم‌گرای تبریز بر ارتجاع موجود فایق شدند (ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۷۸؛ کسروی، همان: ۵۳۲؛ طاهرزاده بهزاد، بی‌تا: ۷-۵؛ آفاری، ۱۳۷۹: ۲۷۷).

محمدعلی‌شاه بعد از به توپ بستن مجلس، فرصت را مغتنم شمرد و تمامی سرکردگان تبعیدی او باش، یعنی صنیع حضرت، مقتدر نظام، اسماعیل خان سرهنگ و سید کمال را، به تهران فراخواند. بنا به گزارش شریف کاشانی، ایشان در ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۲۶ق، وارد تهران، و مستقیماً به حضور شاه شرفیاب شدند. سپس به زندان باغ‌شاه رفتند و محبوسین مشروطه‌خواه را مورد اذیت و آزار قرار دادند (شریف کاشانی، همان: ۱/۱۹۸). شریف کاشانی در خصوص انعکاس رفتار شاه با سرکردگان لمپن‌ها در جامعه، می‌نویسد: «این ترتیبات در انظار مردم خیلی زشت و رکیک آمد، زیرا این نحو اقدامات و تشریفات حق یک سلطان و یا اعیان بود، نه به جهت چند نفر الواط و اشراری که تمام مردم از شرارت و هرزگی و فسق و فجور آنان آگاهی داشتند» (همان: ۱۹۹ - ۱/۱۹۸).

سیاست تحیب محمدعلی‌شاه نسبت به سرکردگان لمپن، بدین‌جا ختم نشد، زیرا وی مقتدر نظام و صنیع حضرت را به مقام امیرتومانی، و اسماعیل خان سرهنگ را به سرتیپی رسانید و به سید کمال مقام ناصر حضوری داد (فلور، ۱۳۶۶: ۲۸۷). متأسفانه از عمل کرد مقتدر نظام، اسماعیل خان و سید کمال، بعد از این دوران، اطلاعی در دست نیست. اما صنیع حضرت کماکان در راستای منافع مرتجعین و مستبدین عمل نمود. وی در ۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ق، با جمعی از لمپن‌ها به زاویه حرم حضرت عبدالعظیم رفت و میرزا مصطفی آشتیانی فرزند میرزا حسن آشتیانی را، که در تحصن بود، به قتل رسانید (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱/۲۷۱). با فتح تهران توسط مجاهدین، صنیع حضرت فرار را بر قرار ترجیح داد، اما در حال فرار با چادر زنانه دستگیر و توسط محکمه عدلیه به اعدام محکوم و به دار مجازات آویخته شد (همان: ۳۷۷-۲/۳۷۶؛ ملک‌زاده، همان: ۱۲۵۵-۶/۱۲۵۴). اما خسرو خان مقتدر نظام نه تنها جان سالم به در برد، بلکه بعد از فتح تهران کماکان در تهران باقی ماند، و باغی احداث نمود و برای آبادانی آن، آب قنات بهارستان را به سوی باغ خود منحرف کرد و به شدت مورد اعتراض قرار گرفت. ارباب کیخسرو مباشر مجلس به عدلیه شکایت برد و مقتدر نظام در عدلیه محکوم شد (بزرگ امید، ۱۳۶۳: ۲۲۳ - ۲۲۲).

اگرچه با سقوط محمدعلی‌شاه، نقش مخرب لمپن‌ها به پایان نرسید، اما روند سریع حوادث و گسترش بحران‌های سیاسی و اقتصادی در طی تعطیلی مجلس دوم، استبداد

ناصرالملک و جنگ جهانی اول، به حدی بود که مرتجعین فرصتی به منظور استفاده گسترده از اقدامات ضد مردمی لمپن‌ها نیافتند.

نقش لمپن‌ها از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ش

بنابر ادعای عاملین کودتای ۱۲۹۹ ش، علت وقوع کودتای یاد شده همانا برقراری امنیت، سعادت و بهروزی ملت ایران در سایه‌سار ایجاد دولتی مقتدر بود. بی‌شک، نوید ایرانی مقتدر، مترقی و دارای امنیت اجتماعی می‌توانست بسیاری از نیروهای مرتجع، از جمله لمپن‌ها، را به فعالیت علنی در شرایط به وجود آمده وادار نماید. اما نه تنها چنین ماجرای رخ نمود، بلکه با قدرت‌گیری رضاخان سردار سپه و بسط نفوذ وی در میان نیروهای سیاسی، لمپن‌ها مورد توجه رضاخان قرار گرفتند.

مجتبی زاده محمدی، مناسبات میان رضاخان با لمپن‌ها را به دو دوره تقسیم نموده‌است. وی معتقد است که رضاخان از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ش، برای نیل به قدرت به نحو گسترده‌ای از لمپن‌ها استفاده کرده‌است. اما بعد از به سلطنت رسیدن، نه تنها روابط خود را با ایشان قطع کرد، بلکه حمایتش را از ایشان قطع نمود (زاده محمدی، ۱۳۸۵: ۶۸). اگرچه سند و مدرکی از حضور لمپن‌ها در وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، در دست نیست، اما به نظر می‌رسد سیر نزدیکی میان لمپن‌ها و رضاخان بعد از سقوط سید ضیاء - خرداد ۱۳۰۰ ش به بعد - صورت گرفته باشد.

رضاخان که از کوچه روغنی‌های محله لمپن‌خیز سنگلج برخاسته بود (نجمی، ۱۳۶۴: ۵-۴)، سابقه‌ای بس طولانی در گردن‌کشی و شوشکه‌کشی داشت (مستوفی، ۱۳۶۰: ۳/۳۲۴). او نه تنها از روحیات لمپن‌ها آگاهی داشت، بلکه بعد از کودتا، با ضرب و شتم حسین خان صبا مدیر روزنامه ستاره/ایران، که علیه کودتا مطلبی نوشته بود (دولت آبادی، بی‌تا: ۴/۲۸۲؛ صدرهاشمی، ۱۳۷۱: ۳/۱۹)، ثابت کرد که هنوز چندان از رفتار لمپن مآبانۀ خود دور نشده است. از این‌رو، وی طی روندی روش‌مند به جذب غیرمستقیم لمپن‌ها پرداخت. رضاخان ابتدا با جذب نیروهای ژاندارم، در سرکوب برخی از مخالفان، از جمله عباس شاخ‌دار (کرونین، ۱۳۸۳: ۶۵)، برخی از ژاندارم‌ها را با خود همراه ساخت، سپس در دی ۱۳۰۰ ش، از موقعیت متزلزل دولت قوام‌السلطنه (خرداد - بهمن ۱۳۰۰ ش) استفاده کرد و

با ادغام نیروی ۱۲۰۰۰ نفری ژاندارم و قزاق، قشون متحدالشکل ۴۰۰۰۰ نفری تشکیل داد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۰۸؛ عاقلی، ۱۳۷۷: ۳۳). به نظر می‌رسد جذب ۲۸۰۰۰ نیروی جدید که قاعدتاً از میان اقشار دون پایه سابقاً بی‌کار، یعنی لمپن‌ها، صورت گرفته بود، منبع مناسبی برای منافع و مطامع رضاخان محسوب می‌شد.

اولین استفاده رضاخان از لمپن‌ها در ماجرای تنبیه عزیز کاشی و امیرزاده خانم، دو تن از روسپیان - زنان لمپن - پدیدار گردید. توضیح آنکه در ۹ مرداد ۱۳۰۰ ش، دو تن از اعضای سفارت انگلیس به نام‌های اسمارت و بریچمن، به منظور فسق و فجور، به خانه عزیز کاشی رفتند؛ به محض ورود ایشان به خانه یاد شده، عوامل حکومت نظامی رضاخان به خانه هجوم آوردند، همه اعضای خانه فساد، از جمله دو انگلیسی، را دستگیر کردند و در فردای آن روز، یعنی ۱۰ مرداد ۱۳۰۰ ش، امیرزاده خانم و عزیز کاشی را به جرم فساد در میدان توپخانه شلاق زدند (دولت آبادی، بی‌تا: ۴/۲۸۴؛ مکی، ۱۳۵۷: ۵۰-۴۹/۲؛ سیفی، ۱۳۶۷: ۷۳-۷۱). سوء استفاده رضاخان از موقعیت دو روسپی، نه تنها سبب کسب و جاهت در میان نیروهای ملی‌گرای ضد اجنبی گردید، بلکه موجبات توجه نیروهای سنتی را بدو فراهم نمود. کما اینکه بخش اعظم مخالفین در نتیجه گسترش و حمایت نیروهای مؤثر اجتماعی از رضاخان، تحت فشار قرار گرفتند و مجبور به سکوت گردیدند.

رضاخان در تداوم جذب لمپن‌ها به منظور کسب قدرت، متوجه نظمیته گردید. وی در سال ۱۳۰۲ ش، بعد از تصدی رئیس‌الوزرای، به منظور تسلط کامل بر نظمیته، وستداهل، رئیس سوئدی نظمیته، را با دست‌آویز رشوه‌خواری و حیف و میل بیت‌المال از کار برکنار، و سرهنگ محمد درگاهی را به ریاست نظمیته منصوب نمود (مکی، همان: ۴۳۹ - ۲/۴۳۸؛ مددی، ۱۳۸۱: ۲۰۹)، تا از سویی موجبات جذب بیش از پیش نیروهای ملی‌گرای ضد اجنبی را فراهم نماید، و از سوی دیگر توسط عامل دست‌نشانده‌ای هم‌چون درگاهی، بر نظمیته استیلاء یابد و فعالیت مخالفان خود را زیر نظر بگیرد. بنابر گزارش عبدالله مستوفی، محمد درگاهی در دوران جوانی به علت چاقوکشی‌های متعدد به محمد چاقو معروف بوده‌است (مستوفی، ۱۳۶۰: ۳/۳۲۴؛ عمیدی نوری، ۱۳۸۴: ۳۰ و ۳۱). از این‌رو، به نظر

می‌رسد، رضاخان با گماردن فردی با سابقهٔ لمپنی، بهتر می‌توانست لمپن‌ها را در نظمیّه جذب نماید.

درگاهی قبل از کودتای ۱۲۹۹ش، با درجهٔ ماژوری (سرگردی)، رئیس ژاندارمری قم بود. وی بعد از کودتا و اعلام حکومت نظامی در تهران، با حفظ سمت، فرمان‌دار نظامی قم گردید و بعد از سقوط سید ضیاء در خرداد ۱۳۰۰ش، به سمت قلعه بیگی تهران منصوب و به کلنل قلعه بیگی معروف شد. درگاهی بعد از چندی، مأمور رسیدگی به حساب‌های نظمیّه گردید. سرانجام، بر اساس گزارش‌های او، هیئت مستشاران سوئدی و شخص وستداهل از خدمت منفصل شدند (افتخارزاده، ۱۳۷۷: ۲۸؛ سیفی، همان: ۶۹ - ۶۷). زمان ریاست درگاهی بر شهربانی (۱۳۰۸ - ۱۳۰۲ش) در دوران قبل از سلطنت رضاشاه، یعنی سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ش، مملو از حضور سازمان یافتهٔ لمپن‌ها در راستای اقتدار روز افزون رضاخان بوده است.

اولین حضور منسجم و سازمان یافتهٔ لمپن‌های تحت امر شهربانی در جمهوری خواهی رضاخانی تجلی یافت. بنابر گزارش‌های عبدالله مستوفی و سلیمان بهبودی، بخش اعظم حامیان رضاخان در ماجرای جمهوری خواهی، بچه‌لات‌های (لمپن‌های) غوغا سالار بودند (مستوفی، همان: ۳/۵۸۹؛ بهبودی، ۱۳۷۲: ۲۱۴). هنگامی که جناح اقلیت مجلس شورای ملی، حامیان جمهوری رضاخانی را اراذل و اوباش و رجاله نامید (ملیکف، ۱۳۵۸: ۸۳)، بهانهٔ لازم به دست ایشان افتاد تا با حمله به مجلس، با جناح اقلیت تصفیه حساب نمایند. اگرچه لمپن‌ها در یورش به مجلس توفیقی نیافتند (کوهی کرمانی، ۱۳۳۱: ۲۰)، اما ایشان با ترور میرزادهٔ عشقی، یکی از مخالفان سرسخت جمهوری خواهی رضاخان، خدمت بزرگی به رضاخان نمودند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۷: ۹/۷۱۴۷؛ مستوفی، همان: ۳/۶۱۶؛ کوهی کرمانی، ۱۳۳۱: ۷۷؛ سیفی، همان: ۷۷).

مسئلهٔ استیضاح رضاخان در مرداد ۱۳۰۳ش، یکی دیگر از عرصه‌های حضور لمپن‌های سازمان یافته به نفع رضاخان بود. در مرداد ۱۳۰۳ش، جناح اقلیت مجلس، طرح استیضاح رضاخان را، به علت اقدام علیه قانون اساسی، تقدیم مجلس نمود. در روز ۲۷ مرداد ۱۳۰۳ش، یعنی روز استیضاح، تعدادی از لمپن‌های سازمان یافته با چوب و چماق و چاقو به نمایندگان

اقلیت یورش بردند، و حائری، کازرونی و مدرس را مورد ضرب و شتم قرار دادند. در این ماجرا، نایب‌چلویی، مأمور ضرب و شتم و توهین به مدرس گردید. سرانجام، بر اثر قدرت‌نمایی لمپن‌ها در خارج از مجلس و جناح اکثریت حامی رضاخان در مجلس، برخی از نمایندگان استیضاح‌کننده رضاخان، از بیم‌جان، از خواسته خود عدول کردند و استیضاح خود را پس گرفتند (بهار، ۱۳۶۳: ۲/۱۳۵؛ خواجه‌نوری، ۱۳۶۲: ۱۸۱؛ ملائی‌توانی، ۱۳۸۱: ۱۳۹).

اگرچه منابع در این خصوص از حضور لمپن‌ها، نامی نیاورده‌اند، اما به نظر می‌رسد، نایب‌چلویی، یکی از سران لمپن‌های سازمان یافته توسط شهربانی بوده‌است. علی‌اکبر یکی از ویژگی‌های لمپن‌ها را داشتن القابی می‌داند که بر اساس نقص بدنی، خصوصیات فردی، اسم پدر و مادر، انتساب به زادگاه، حرفه و غیره، به ایشان اطلاق می‌گردید (اکبری، ۱۳۵۲: ۵۸-۵۷). از این‌رو، لقب نایب‌چلویی را باید در چارچوب القاب لمپن‌ها بر اساس حرفه دانست. البته، باید متذکر شد که منظور از حرفه، همان حرفه و شغل اولیه ایشان بوده‌است که بعد از ورود به جرگه لمپن‌ها آن را می‌نمودند (همان: ۵۸).

واپسین حضور مؤثر لمپن‌ها قبل از به سلطنت رسیدن رضاخان، ماجرای بلوای نان بود. در اواخر شهریور ۱۳۰۴ ش، هنگامی که رضاخان آخرین اقدامات خود را در خصوص نیل به سلطنت انجام می‌داد، متوجه زمزمه‌هایی مبنی بر بازگشت احمدشاه به ایران گردید؛ از این‌رو، وی در صدد برآمد تا توسط لمپن‌های سازمان یافته، جناح اقلیت مجلس را که خواستار بازگشت احمدشاه به ایران بودند، تحت فشار قرار دهد. از این‌رو، ابتدا در اواخر شهریور ۱۳۰۴ ش، شایعه قحطی نان در سطح تهران توسط عوامل دولت پراکنده شد. عوامل شهربانی با پخش پول میان لمپن‌های محلات، به خصوص محله لمپن خیز چاله‌میدان (سیفی، همان: ۴۰-۳۹)، ایشان را علیه احمد شاه و مجلس، به عنوان مسبب قحطی نان، تحریک کردند.

اولین یورش لمپن‌ها به مجلس در پنج‌شنبه ۲ مهر ۱۳۰۴ ش، با ناکامی ایشان روبه‌رو شد. اما در روز شنبه ۴ مهر ۱۳۰۴ ش، جماعت کثیری از زنان محله چاله‌میدان به سرکردگی دختر حاجی کلاتر به سوی مجلس حرکت کردند؛ در طی مسیر، بسیاری از لمپن‌های سایر محلات به ایشان پیوستند. هنگامی که جمعیت به میدان بهارستان رسید، بالغ بر ۲۰۰۰۰ نفر

شده بود (سیفی، همان: ۲۸۹ - ۲۸۷). نمایندگان مجلس که مورد هجوم جمعیت یاد شده قرار گرفته بودند، به ناچار به رضاخان توسل جستند و خواستار مقابله وی با مهاجمان شدند. رضاخان به دست‌آویز خواسته نمایندگان، ابتدا جمعیت مهاجم را سرکوب، سپس اعلام حکومت نظامی نمود، و در نهایت فرصت‌طلبی به دستگیری باقی ماندۀ مخالفان خود مبادرت کرد (کوهی کرمانی، ۱۳۳۱: ۱۲۲). بدین‌سان، رضاخان با سرکوب و دستگیری‌های گسترده بر تمامی مخالفین مؤثر خود فائق آمد و آخرین گام را به منظور نیل به سلطنت، با اقتدار هرچه تمام‌تر، برداشت.

نقش لمپن‌ها در دوران پهلوی اول

برخی جامعه‌شناسان و محققین که در خصوص نقش لمپن‌ها در عصر پهلوی اول پژوهش نموده‌اند، بر این باورند که بی‌نیازی رضاشاه به لمپن‌ها سبب افول نقش ایشان در جامعه شده‌است. به عبارتی، می‌توان استنتاج نمود که این بخش از پژوهش‌گران، تاریخ مصرف لمپن‌ها را در عصر پهلوی اول اتمام یافته تلقی نموده‌اند. منوچهر صبوری، گذار جامعه از مرحله سنتی به صنعتی، دگرگونی در نظام اداره شهرها و تأمین امنیت توسط شهربانی را از مهم‌ترین عوامل افول قدرت لمپن‌ها ارزیابی کرده‌است (صبوری، ۱۳۸۰: ۱۵۷). جان فوران نیز بر این باور است که، با وجود اینکه رضاشاه اقتدار لمپن‌ها را در هم شکست، اما لمپن‌ها توانستند در دوران سلطنت رضاشاه (۱۳۲۰ - ۱۳۰۴ ش) به همراه سایر گروه‌های حاشیۀ شهری، در لابه لای دو وجه تولید سرمایه‌داری و تولید خرده‌کالایی به زندگی متزلزل خود ادامه دهند (فوران، ۱۳۸۵: ۳۵۹). به راستی آیا لمپن‌ها در عصر پهلوی اول بدون هیچ‌گونه مقاومتی تأثیر خود را از دست داده و از صحنۀ سیاسی و اجتماعی جامعه حذف شده‌اند؟ بی‌شک، از میان رفتن یک نیروی مؤثر اجتماعی، اعم از پیش‌رو یا واپس‌گرا، بدون مقاومت و مخالفت علیه نیروی مهاجم، با شاخصه‌ها و موازین جامعه‌شناسی سیاسی هم‌خوانی ندارد؛ بنابراین، باید با دقت بیشتری در جستجوی رگه‌های حضور سیاسی و اجتماعی لمپن‌ها در عصر پهلوی اول بود.

همان‌گونه که قبلاً به آن اشارت رفت، بخش اعظم لمپن‌ها از سال ۱۳۰۰ش به بعد، به صورت مستقیم و غیر مستقیم جذب نهادهای سرکوب‌گر رضاخانی، از جمله ارتش و

شهربانی، شدند و در مواقع ضروری به صورت پیاده نظام شهری به خدمت رضاخان درآمدند و بر هرج و مرج موجود افزودند، تا رضاخان به مقاصد خود نایل شود. اما بعد از استقرار رضاشاه بر اریکه سلطنت و اتخاذ سیاست گسترش امنیت اجتماعی و ثبات سیاسی و اقتصادی (فیوضات، ۱۳۷۵: ۵۲ - ۵۰)، دیگر به لمپن‌های غوغا سالار هرج و مرج طلب به شکل علنی نیاز نبود. اما نیاز حکومت به خبرچین و جاسوس برای گسترش فضای امنیتی (حکیم‌یون، ۱۳۸۶: ۱۶۳) سبب توجه مجدد به لمپن‌ها گردید. از این‌رو، لمپن‌ها توسط شهربانی در شاکله جدید خبرچینی سامان یافته به همکاری با پلیس خفیه پرداختند. رگه‌هایی از مأموریت جدید لمپن‌ها در ماجرای دستگیری سرهنگ پولادین به خوبی مشهود است. کما اینکه خبر توطئه سرهنگ پولادین علیه رضاشاه توسط یکی از لمپن‌های خبرچین شهربانی به نام آقا میرگاریچی افشا شد. وی بعد از کشف خبر مذکور، آن را به اطلاع درگاهی رساند و ۵۰۰۰ تومان مزدگانی دریافت کرد و زمینه‌ساز دستگیری و اعدام پولادین شد (مهدی‌نیا، ۱۳۸۱: ۲/۲۷۴). علاوه بر لمپن‌های خبرچین، بخش دیگری از ایشان بعد از احداث زندان قصر (سیفی، همان: ۱۴۹) به صورت عمده عذاب در زندان قصر سازمان‌دهی شدند و در قتل‌های سیاسی زندانیان معروفی هم‌چون تیمورتاش، سردار اسعد، فرخی یزدی و ارانی نقش مهمی ایفا کردند.

نتیجه‌گیری

ماهیت درون شهری و مترقیانه انقلاب مشروطیت، سبب عکس‌العمل نیروهای مرتجع گردید. از این‌رو، لمپن‌ها به عنوان یکی از عوامل ارتجاع حاکم در شهرهای بزرگ، موانع متعددی در برابر توسعه سیاسی و اجتماعی ایجاد نمودند. اگرچه لمپن‌ها در دوران انقلاب مشروطیت به علت انسجام نیروهای انقلابی موفقیت چندانی کسب نکردند، اما ناکامی‌های مشروطه‌خواهان در تحقق آرمان‌های مشروطیت سبب شد تا لمپن‌ها از فضای سیاسی بعد از کودتای ۱۲۹۹ش، استفاده کنند و در سایه‌سار رژیم کودتایی رضاخان فاعل مایشاء گردند. حضور گسترده و علنی لمپن‌ها در عرصه سیاسی، تا استقرار رضاشاه بر اریکه سلطنت تداوم یافت. لمپن‌ها در دوران سلطنت رضاشاه دچار دگرگونی شدند و با انتقال به نهادهای

سرکوب‌گر، کماکان در راستای منافع و مطامع دیکتاتور انجام وظیفه کردند. اما سرانجام به علت فقدان پشتوانه اجتماعی، موفق به حفظ دیکتاتور در حوادث شهریور ۱۳۲۰ ش نشدند.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. آبراهامیان، یرواند. ۱۳۷۹، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی.
۲. آفاری، ژانت. ۱۳۷۹، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه رضا رضایی، تهران، بیستون.
۳. آملی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۷۹، *نقائس الفنون فی عرایس العیون*، تهران، اسلامیه.
۴. ادیبی، صادق. ۱۳۸۵، *سی سال با رضاشاه در قزاق خانه و قشون*، تهران، البرز.
۵. ازغندی، علیرضا. ۱۳۷۹، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، ج ۱، تهران، سمت.
۶. افتخارزاده، یحیی. ۱۳۷۷، *نظمیه در دوره پهلوی*، تهران، اشکان.
۷. اکبری، علی اکبر. ۱۳۵۲، *لمینیسیم*، تهران، سپهر.
۸. انصاف پور، غلامرضا. ۱۳۵۳، *تاریخ و فرهنگ زورخانه*، تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
۹. اوین، اوژن. ۱۳۶۲، *ایران امروز*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، زوار.
۱۰. براون، ادوارد. ۱۳۲۹، *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران، معرفت.
۱۱. بزرگ امید، ابوالحسن. ۱۳۶۳، *از ماست که برماست*، تهران، دنیای کتاب.
۱۲. بهار، محمد تقی. ۱۳۶۳، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، ج ۱ و ۲، تهران، امیر کبیر.
۱۳. پرتو بیضایی کاشانی، حسین. ۱۳۸۲، *تاریخ ورزش باستانی ایران زورخانه*، تهران، چاپخانه حیدری.
۱۴. پولاک ادوارد، یاکوب. ۱۳۶۸، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی.
۱۵. حامی، احمد. ۱۳۵۵، *بغ مهر، بی جا، بی نا*.
۱۶. حکیم‌یون، اقبال. ۱۳۶۸، *سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی ایران تا پایان دوره رضاشاه*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۱۷. جوادی، جواد. ۱۳۷۰، *فریدونیان، ضحاکیان و مردمیان*، تهران، مؤلف.
۱۸. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۳۰، *لغت‌نامه*، تهران، چاپ سیروس.
۱۹. روسک، جوزف. ۱۳۵۰، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی*، ترجمه بهروز نبوی، تهران، مؤسسه عالی حسابداری.

۲۰. زاده محمدی، مجتبی. ۱۳۸۵، *لمین‌ها در سیاست عصر پهلوی*، تهران، مرکز.
۲۱. سیفی فمی تفرشی، مرتضی. ۱۳۶۷، *پلیس خفیه ایران*، تهران، ققنوس.
۲۲. _____، ۱۳۶۲، *نظم و نظمیة در دوران قاجار*، تهران، یساولی.
۲۳. شریف کاشانی، محمدمهدی. ۱۳۶۲، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران، تاریخ ایران.
۲۴. صبوری، منوچهر. ۱۳۸۰، *جامعه‌شناسی سازمان‌ها، بوروکراسی مدرن ایران*، تهران، سخن.
۲۵. صدر هاشمی، محمد. ۱۳۷۱، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ج ۳، اصفهان، کمال.
۲۶. صراف، مرتضی. ۱۳۷۰، *رسایل جوانمردان*، تهران، انجمن ایران‌شناسی فرانسه و انتشارات معین.
۲۷. عاقلی، باقر. ۱۳۷۷، *رضاشاه و قشون متحدالشکل*، تهران، نامک.
۲۸. عباسی، مهدی. ۱۳۷۷، *تاریخ کشتی ایران*، تهران، مجید.
۲۹. علی بابایی، غلامرضا. ۱۳۶۶، *فرهنگ علوم سیاسی*، ج ۲، تهران، ویس.
۳۰. عمیدی نوری، ابوالحسن. ۱۳۸۴، *یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار*، به کوشش مختار حدیدی، جلال فرهمند، تهران، مؤسسه تاریخ معاصر.
۳۱. عین السلطنه، قهرمان میرزا. ۱۳۷۷، *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۶، تهران، اساطیر.
۳۲. فلور، ویلم. ۱۳۶۶، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس.
۳۳. فیوضات ابراهیم. ۱۳۷۵، *دولت در عصر پهلوی*، تهران، چاپخش.
۳۴. قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۴۵، *ترجمه رساله قشیریہ*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، شرکت ترجمه و نشر کتاب.
۳۵. کامرانی، حشمت‌الله. ۱۳۵۳، تهران، شبگیر.
۳۶. کرونین، استفانی. ۱۳۸۳، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، جامی.
۳۷. کسروی، احمد. ۱۳۸۳، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر.
۳۸. کلانتری باغمیشه‌ای، ابراهیم. ۱۳۷۷، *روزنامه خاطرات شرف‌الدوله*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، فکر روز.

۳۹. کوهی کرمانی، حسین. ۱۳۳۱، *برگی از تاریخ معاصر ایران یا غوغای جمهوری*، تهران، چاپخانه مجلس.
۴۰. مددی، محمد. ۱۳۸۱، *سوئدی‌ها در ایران*، تهران، گفتمان.
۴۱. مستوفی، عبدالله. ۱۳۶۰، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۳، تهران، زوار.
۴۲. معین، محمد. ۱۳۷۱، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
۴۳. مکی، حسین. ۱۳۵۷، *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران، امیرکبیر.
۴۴. ملائی توانی، علیرضا. ۱۳۸۱، *مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴۵. ملک‌زاده، مهدی. ۱۳۶۳، *انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، علمی.
۴۶. ملیکف، اس. ۱۳۵۸، *استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر.
۴۷. مهدی‌نیا، جعفر. ۱۳۸۱، *قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران*، تهران، پاسارگاد.
۴۸. نجمی، ناصر. ۱۳۶۴، *تهران عصر ناصری*، تهران، عطار.
۴۹. نفیسی، علی اکبر. ۱۳۴۳، *فرهنگ نفیسی*، تهران، خیام.
۵۰. واعظ کاشفی سبزواری، حسین. ۱۳۵۰، *فتوت‌نامه سلطانی*، به اهتمام جعفر محجوب، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۵۱. ویجویه‌ای، محمداقبر. ۱۳۸۶، *تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیرکبیر.
۵۲. هدایت، مهدی قلی، ۱۳۲۹، *خاطرات و خطرات*، تهران، رنگین.

ب. روزنامه

۱. *صور اسرافیل*، ۱۱ ذی‌الحجه ۱۳۲۵، ش ۲۰.